

اسلام خوانده‌ایم که چگونه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باکنار زدن گروه اول و میدان دادن به گروه دوم جامعه‌ای ساخت به معنی واقعی کلمه، «توحیدی»، جامعه‌ای که استعدادهای نهفته در آن شکوفا گشت و ملاک ارزش و شخصیت، نبوغها و ارزشهای انسانی و تقوا و دانش و ایمان و جهاد و عمل صالح بود.

و امروز هم تا کوشش برای ساختن چنین جامعه‌ای نکنیم، و با الگوگرفتن از برنامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فکرطبقاتی را از طریق تعلیم و تربیت و تنظیم قوانین صحیح و اجرای دقیق آنها از مغزها بیرون نکنیم - هر چند استکبار جهانی نپسندد و با آن به مخالفت برخیزد - جامعه سالم و انسانی هرگز نخواهیم داشت.

## ۲ - مقایسه زندگی این جهان و آن جهان

بارها گفته‌ایم تجسم اعمال یکی از مهمترین مسائل مربوط به رستاخیز است، باید بدانیم آنچه در آن جهان است بازتاب وسیع و گسترده و تکامل یافته‌ای از این جهان است، اعمال، افکار، روشهای اجتماعی ما و خوهای مختلف اخلاقی در آن جهان تجسم می‌یابند، و همیشه با ما خواهند بود. آیات فوق ترسیم زنده‌ای از همین حقیقت است، ثروتمندان ستم‌پیشه و انحصارگری که در این جهان در سراپرده‌ها تکیه می‌کردند و سرمست از باده‌ها بودند و سعی داشتند همه چیزشان از مؤمنان تهیدست جدا باشد در آنجا هم «سرادق» و سراپرده‌ای دارند اما از آتش سوزان! چرا که ظلم در حقیقت آتش سوزانی است که خرمن زندگی و امید مستضعفان را محترق می‌کند.

در آنجا هم نوشابه‌هائی دارند که تجسمی است از باطن شراب دنیا و نوشابه‌هائی که از خون دل مردم محروم فراهم شده است، نوشابه‌ای که به این ظالمان در آن جهان هدیه می‌شود نه تنها امعاء و احشاء را می‌سوزاند بلکه همچون

فلز گداخته است که پیش از نوشیدن، هنگامی که به دهان و صورت نزدیک می‌شود چهره‌هاشان را برشته می‌کند! اما به عکس، آنها که برای حفظ پاکی و رعایت اصول عدالت پشت‌پا به این مواهب زدند و به زندگی ساده‌ای قناعت کردند، و محرومیت‌های این دنیا را برای اجرای اصول عدالت بخاطر خداتحمل نمودند، در آنجا باغهایی از بهشت با نهرهایی از آب جاری، و بهترین لباسها و زینتها، و شوق‌انگیزترین جلسات در انتظارشان خواهد بود، و این تجسمی است از نیت پاک آنها که مواهب را برای همه بندگان خدا می‌خواستند.

### ۳ - رابطه هواپرستی و غفلت از خدا

روح آدمی را یا خدا پر می‌کند و یا هوا، که جمع میان این دو ممکن نیست، هواپرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خدا است، هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است، و بالاخره هواپرستی انسان را در خویشتن فرو می‌برد، و از همه حقایق جهان دور می‌سازد.

یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی‌اندیشد آگاهی، گذشت، ایثار فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد.

رابطه این دو با هم در آیات فوق بخوبی بازگو شده است، آنجا که می‌گوید: (و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان امرا فرطا) در اینجا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوا، و جالب اینکه نتیجه آن افراطکاری آنهم به طور مطلق ذکر شده است.

چرا هواپرست همیشه گرفتار افراط است، شاید یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذت‌های مادی همیشه رو به افزون‌طلبی می‌رود کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می‌شد امروز با آن مقدار نشئه نمی‌شود، و باید

---

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۲۴

تدریجا بر مقدار آن بیفزاید، کسی که دیروز یک قصر مجهز چند هزار متری او را سیر می‌کرد امروز برای او یک امر عادی است، و به همین ترتیب در همه شاخه‌های هوا و هوس، دائما رو به افراط گام برمی‌دارند تا خود را هلاک و نابود کنند.

### ۴ - لباسهای زینتی در جهان دیگر

این سؤال ممکن است برای بسیاری پیدا شود که خداوند در قرآن مجید از زرق و برق دنیا نکوهش کرده، ولی وعده این گونه چیزها را به مؤمنان در آن جهان

می‌دهد، زینت آلات طلا، پارچه‌های ابریشمین، نازک، ضخیم، اریکه‌ها و تخت‌های زیبا و مانند آن.

در پاسخ این سؤال قبلاً توجه به این نکته را لازم می‌دانیم که ماهرگز مانند توجیه‌گرانی که همه این الفاظ را کنایه از مفاهیم معنوی می‌دانند این گونه آیات را تفسیر نمی‌کنیم، چرا که از خود قرآن آموخته‌ایم که معاد هم جنبه «روحانی» دارد هم «جسمانی» و به این ترتیب لذات آن جهان باید در هر دو بخش باشد که البته بدون شک لذات روحانیش قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست.

ولی در عین حال این حقیقت را نمی‌توان کتمان کرد که ما از نعمتهای آن جهان شبیحی از دور می‌بینیم، و سخنانی به اشاره می‌شنویم، چرا که آن جهان نسبت به این عالم همچون این دنیا است نسبت به شکم مادر و حالت جنینی، همانگونه که «مادر» اگر بتواند رابطه‌ای با جنین خود برقرار کند جز با اشارات نمی‌تواند زیباییهای این دنیا را: آفتاب درخشان، ماه تابان، چشمه سارها، باغها و گلها و مانند آنرا برای کودکی که در شکم او است بیان کند، چرا که الفاظ کافی برای بیان این مفاهیم که کودکش بتواند آنرا درک کند در اختیار ندارد، همچنین نعمتهای مادی و معنوی قیامت را برای ما محاصره شدگان در رحم دنیا بازگو کردن آنهم بطور کامل ممکن نیست.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۲۵

با روشن شدن این مقدمه به سراغ پاسخ سؤال می‌رویم: اگر خداوندی پر زرق و برق این جهان را نکوهش کرده به خاطر آنست که محدودیت این جهان سبب می‌شود فراهم کردن چنان زندگانی با انواع ظلم و ستم توأم باشد، و بهره‌گیری از آن با غفلت و بی‌خبری. تبعیضهایی که از این رهگذر پیدا می‌شود مایه کینه‌ها، حسادتها، عداوتها و سرانجام خونریزیها و جنگها است.

اما در آن جهان که همه چیزش گسترده است نه تحصیل این زینتها مشکل ایجاد می‌کند، نه سبب تبعیض و محرومیت کسی می‌شود، نه کینه و نفرتی برمی‌انگیزد، و نه در آن محیط مملو از معنویت انسان را از خدا غافل می‌سازد، نه نیاز به زحمت حفظ و حراست دارد، و نه در رقبا ایجاد حسادت می‌کند، نه مایه کبر و غرور است و نه موجب فاصله گرفتن از خلق خدا و خدا. چرا بهشتیان از چنین مواهبی محروم باشند که لذتی است جسمانی در کنار

مواهب بزرگ معنوی بدون هیچ واکنش نامطلوب.

#### ۵ - نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان

نکته دیگری که آیات فوق به ما می‌آموزد این است که ما نباید از ارشاد و هدایت این گروه و آن گروه به خاطر آنکه ثروتمندند. یازندگی مرفهی دارند پرهیز کنیم، و به اصطلاح قلم سرخی دور آنها بکشیم، بلکه آنچه مذموم است آنست که ما به خاطر بهره‌گیری از دنیای مادی آنها به سراغ آنها برویم و به گفته قرآن مصداق «تریدزینة الحیة الدنیا» باشیم، اما اگر هدف هدایت و ارشاد آنها و حتی بهره‌گیری از امکاناتشان برای فعالیتهای مثبت و ارزنده اجتماعی باشد تماس با آنها نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و واجب است.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۲۶

آیه ۳۲ - ۳۶

آیه و ترجمه

۳۲ و اضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب وحفناهما بنخل و جعلنا بینهما زرا

۳۳ کلتا الجنتین ات اکلها و لم تظلم منه شیئا و فجرنا خلالها منهما

۳۴ و کان له ثمر فقال لصاحبه و هو یحاوره انا اکثر منك مالا و اعز نفرا

۳۵ و دخل جنته و هو ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبید هذه ابدا

۳۶ و ما اظن الساعة قائمة و لن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلباً

ترجمه :

۳۲ - برای آنها مثالی بیان کن، داستان آن دو مرد را که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم، و در گرداگرد آن درختان نخل و در میان این دو زراعت پربرکت.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۲۷

۳۳ - هر دو باغ میوه آورده بودند (میوه‌های فراوان) و چیزی فروگذار نکرده بودند، و میان آن دو نهر بزرگی از زمین بیرون فرستادیم.

۳۴ - صاحب این باغ درآمد قابل ملاحظه‌ای داشت به همین جهت به دوستش در حالی که به گفتگو برخاسته بود چنین گفت من از نظر ثروت از تو برترم، و نفرا تم نیرومندتر است!

۳۵- و در حالی که به خود ستم می کرد در باغش گام نهاد و گفت من گمان نمی کنم هرگز این باغ فانی و نابود شود.

۳۶- و باور نمی کنم قیامت برپا گردد و اگر به سوی پروردگارم بازگردم (و قیامتی در کار باشد) جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت!

تفسیر:

### ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان

در آیات گذشته دیدیم که چگونه دنیاپرستان سعی دارند در همه چیز از آن مردان حق که تهیدستند فاصله بگیرند، و سرانجام کارشان را در جهان دیگر نیز خواندیم.

آیات مورد بحث با اشاره به سرگذشت دو دوست یا دو برادر که هر کدام الگوئی برای یکی از این دو گروه بوده اند طرز تفکر و گفتار و کردار و موضع این دو گروه را مشخص می کند.

نخست می گوید: ای پیامبر «داستان آن دو مرد را، به عنوان ضرب المثل، برای آنها بازگو کن که برای یکی از آنها، دو باغ از انواع انگورها قرار داده بودیم، و در گرداگرد آن، درختان نخل سربه آسمان کشیده بود، و در میان این دو باغ زمین زراعت پر برکتی وجود داشت» (و اضرب لهم مثلاً رجلین جعلنا لاهدهما جنتین من اعناب و حففناهما بنخل و جعلنا بینهما زرعاً). باغ و مزرعه ای که همه چیزش جور بود، هم انگور و خرما داشت و هم

---

### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۲۸

گندم و حبوبات دیگر، مزرعه ای کامل و خودکفا. «این دو باغ از نظر فرآورده های کشاورزی کامل بودند درختان به ثمر نشست، و زراعتها خوشه بسته بود، و هر دو باغ چیزی فروگذار نکرده بودند» (کلتا الجنتین آت اکلهما و لم تظلم منه شیئاً). از همه مهمتر آب که مایه حیات همه چیز مخصوصاً باغ و زراعت است، به حد کافی در دسترس آنها بود چرا که «میان این دو باغ نهر بزرگی از زمین بیرون فرستاده بودیم» (و فجرنا خللاً لهما نهرًا). به این ترتیب «صاحب این باغ و زراعت هر گونه میوه و درآمدی در اختیار داشت» (و کان له ثمر).

ولی از آنجا که دنیا به کام او می گشت و انسان کم ظرفیت و فاقد شخصیت هنگامی که همه چیز بر وفق مراد او بشود غرور او رامی گیرد، و طغیان و

سرکشی آغاز می‌کند که نخستین مرحله‌اش مرحله برتری جوئی و استکبار بر دیگران است، صاحب این دو باغبان دوستش رو کرد و در گفتگوئی «با او چنین گفت: من از نظر ثروت از تو برترم، و آبرو و شخصیت و عزتم بیشتر و نفرا تم فزونتر است» (فقال لصاحبه و هو يحاوره انا اكثر منك مالا و اعز نفرا). بنابراین هم نیروی انسانی فراوان در اختیار دارم، و هم مال و ثروت هنگفت، و هم نفوذ و موقعیت اجتماعی، تو در برابر من چه می‌گوئی؟ و چه حرف حساب داری؟!

کم کم این افکار - همانگونه که معمولی است - در او اوج گرفت، و به جائی رسید که دنیا را جاودان و مال و ثروت و حشمتش را ابدی پنداشت: «مغرورانه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۲۹

در حالی که در واقع به خودش ستم می‌کرد در باغش گام نهاد، (نگاهی به درختان سرسبز که شاخه‌هایش از سنگینی میوه خم شده بود، و خوشه‌های پردانه‌ای که به هر طرف مایل گشته بود انداخت، و به زمزمه نه‌ری که می‌غرید و پیش می‌رفت و درختان را مشروب می‌کرد گوش فرا داد، و از روی غفلت و بی‌خبری) گفت: من باور نمی‌کنم هرگز فنا و نیستی دامن باغ مرا بگیرد» (و دخل جنته و هو ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبید هذه ابدًا). باز هم از این فراتر رفت، و از آنجا که جاودانی بودن این جهان باقیام رستخیز تضاد دارد به فکر انکار قیامت افتاد و گفت «من هرگز باور نمی‌کنم که قیامتی در کار باشد» (و ما اظن الساعة قائمة).

اینها سخنانی است که گروهی برای دلخوش کردن خود به هم بافته‌اند. سپس اضافه کرد «گیرم که قیامتی در کار باشد، من با اینهمه شخصیت و مقام» «اگر به سراغ پروردگارم بروم مسلماً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت» (و لئن رددت الی ربی لاجدن خیراً منها منقلباً). او در این خیالات خام غوطه‌ور بود و هر زمان سخنان نامربوط تازه‌ای بر نامربوط‌های گذشته می‌افزود که رفیق با ایمانش به سخن درآمد و گفتنیها را که در آیات بعد می‌خوانیم گفت.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۳۰

آیه ۳۷ - ۴۱

آیه و ترجمه

۳۷ قال له صاحبه و هو يحاوره اكفرت بالذى خلقك من تراب ثم من نطفة ثم  
سوك رجلا

۳۸ لكننا هو الله ربى و لا اشرك برى احدا

۳۹ و لو لا اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة الا بالله ان ترن انا قل منكم مالا  
و ولدا

۴۰ فعسى ربه ان يؤتىن خيرا من جنتك و يرسل عليها حسابانا من السماء  
فتصبح صعيدا زلقا

۴۱ او يصبح ماؤها غورا فلن تستطيع له طلبا

ترجمه :

۳۷ - دوست (با ایمان) ش در حالی که با او به گفتگو پرداخته بود گفت: آیا به  
خدائی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید، و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار  
داد کافر شدی؟!

۳۸ - ولى من كسى هستم كه «الله» پروردگار من است، و هیچکس را  
شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم.

۳۹ - تو چرا هنگامی که وارد باغ شدی نگفتی این نعمتی است که خدا  
خواسته؟ قوت (و نیروی) جز از ناحیه خدا نیست، اما اگر می‌بینی من از نظر  
مال و فرزند از تو کمترم (مطلب مهمی نیست).

---

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۳۱

۴۰ - شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و مجازات حساب شده‌ای از  
آسمان بر باغ تو فرو فرستد، آنچنانکه آنرا به زمین بی‌گیاه‌لغزنده‌ای تبدیل  
کند!

۴۱ - و یا آب آن در اعماق زمین فرو رود، آنچنانکه هرگز قدرت جستجوی آنرا  
نداشته باشی!

تفسیر:

اینهم پاسخ مستضعفان

این آیات رد بافته‌های بی‌اساس آن ثروتمند مغرور و از خود راضی و بی‌ایمان  
است که از زبان دوست مؤمنش می‌شنویم:

او که تا آن موقع دم فرو بسته بود و به سخنان این مرد سبک مغزگوش فرا



می‌داد تا هر چه در درون دارد برون ریزد، سپس یکجای پاسخ دهد، وارد گفتگو شد «و به او گفت آیا کافر شدی به خدائی که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار داد؟»! (قال له صاحبه و هو يحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا). در اینجا یک سؤال پیش می‌آید و آن اینکه در سخنان آن مرد مغرور که در آیات گذشته آمده بود چیزی صریحا در زمینه انکار وجود خدا دیده نمی‌شد، در حالی که ظاهر پاسخی که مرد موحد به او می‌دهد و نخستین مطلبی که بخاطر آن وی را سرزنش می‌کند مساله انکار خدا است. لذا او را از طریق مساله آفرینش انسان که یکی از بارزترین دلائل توحید است متوجه خداوند عالم و قادر می‌کند. خدائی که انسان را در آغاز از خاک آفرید، مواد غذایی که در زمین وجود داشت جذب ریشه‌های درختان شد، و درختان به نوبه خود غذای حیوانات شدند، و انسان از آن گیاه و گوشت این حیوان استفاده کرد، و نطفه‌اش از اینها شکل گرفت، نطفه در رحم مادر مراحل تکامل را پیمود تا به انسان کاملی تبدیل

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۳۲

شد، انسانی که از همه موجودات زمین برتر است، می‌اندیشد، فکر می‌کند، تصمیم می‌گیرد و همه چیز را مسخر خود می‌سازد، آری تبدیل خاک بی‌ارزش به چنین موجود شگرفی با آنهمه سازمانهای پیچیده‌ای که در جسم و روح او است یکی از دلائل بزرگ توحید است.

در پاسخ این سؤال مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

۱ - گروهی گفته‌اند از آنجا که این مرد مغرور صریحا معاد را انکار کرد و یا مورد تردید قرار داد لازمه آن انکار خداست، چرا که منکران معاد جسمانی در واقع منکر قدرت خدا بودند و باور نمی‌کردند که خاکهای متلاشی شده بار دیگر لباس حیات بپوشند، لذا آن مرد با ایمان با ذکر «آفرینش نخستین» انسان از خاک، و سپس نطفه، و مراحل دیگر، او را متوجه قدرت بی‌پایان پروردگار می‌کند، تا بداند مساله معاد را همواره در صحنه‌های همین زندگی با چشم خود می‌بینیم.

۲ - بعضی دیگر گفته‌اند که شرک و کفر او بخاطر این بود که برای خویشتن استقلالی در مالکیت قائل شد و مالکیت خود را جاودانی پنداشت.

۳ - احتمال سومی نیز بعید به نظر نمی‌رسد که او در قسمتی از سخنانش که



قرآن همه آنرا بازگو نکرده است به انکار خدا برخاسته بود، که به قرینه سخنان آنمرد باایمان روشن می شود، لذا در آیه بعدمشاهده می کنیم که آنمرد با ایمان می گوید تو اگر انکار خدا کردی و راه شرک پوئیدی من هرگز چنین نمی کنم.

به هر حال این احتمالات سه گانه که در تفسیر آیه فوق گفته شد بی ارتباط با یکدیگر نیست، و می تواند سخن آنمرد موحد اشاره ای به همه اینها باشد. سپس این مرد باایمان برای درهم شکستن کفر و غرور او گفت: «ولی من کسی هستم که الله پروردگار من است» من با این عقیده افتخار و مباهات می کنم

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۳۳

(لکنا هو الله ربی).

تو افتخار به این می کنی که باغ و زراعت و میوه و آب فراوان داری، ولی من افتخار می کنم که پروردگار من خدا است، خالق من، رازق من او است، تو به دنیات مباهات می کنی، من به عقیده و ایمان و توحیدم! «و من هیچکس را شریک پروردگارم قرار نمی دهم» (و لا شرک بربی احدا).

بعد از اشاره به مسأله توحید و شرک که مهمترین مسأله سرنوشت ساز است، مجدداً او را مورد سرزنش قرار داده می گوید: «تو چرا هنگامی که وارد باغت شدی نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته»، چرا همه اینها را از ناحیه خدا ندانستی و شکر نعمت او را بجا نیاوردی؟! (و لو لا اذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله) «چرا نگفتی هیچ قوت و قدرتی جز از ناحیه خدا نیست» (لا قوة الا بالله).

اگر تو زمین را شکافته ای، بذر پاشیده ای، نهال غرس کرده ای، درختان را بر داده ای! و به موقع به همه چیز آن رسیده ای تا به این پایه رسیده است، همه اینها با استفاده از قدرتهای خداداد، وامکانات و وسائلی است که خدا در اختیار تو قرار داده، تو از خود هیچ نداری و بدون او هیچ هستی! سپس اضافه کرد: «اگر می بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم» (مطلب مهمی نیست) (ان ترن انا اقل منك ما لا وولدا).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۳۴

«خدا می‌تواند بهتر از باغ تو را در اختیار من بگذارد» (فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک).

نه تنها بهتر از آنچه تو داری به من بدهد بلکه: «خداوند صاعقه‌ای از آسمان بر باغ تو فرستد و در مدتی کوتاه این سرزمین سرسبز و خرم را به سرزمین بی‌گیاه و لغزنده‌ای تبدیل کند» (و یرسل علیها حسبانا من السماء فتصبح صعیدا زلقا).

یا به زمین فرمان دهد تکانی بخورد «و این چشمه و نهر جوشان در اعماق آن فرو برود، آنچنان که هرگز قدرت جستجوی آنرا نداشته باشی» (او یصبح ماؤها غورا فلن تستطیع له طلبا).

«حسبان» (بر وزن لقمان) در اصل از ماده حساب گرفته شده است، سپس به معنی تیرهایی که به هنگام پرتاب کردن آنرا شماره می‌کنند آمده، و نیز به معنی مجازاتی است که روی حساب دامنگیر اشخاص می‌گردد، و در آیه فوق منظور همین است.

(صعید) به معنی قشر روی زمین است (در اصل از ماده «صعود» گرفته شده).

«زلق» به معنی سرزمینی است صاف و بدون هیچگونه گیاه آنچنان که پای انسان بر آن بلغزد (جالب توجه اینکه امروز برای اینکه شنهای روان را ثابت کنند و از فرو رفتن آبادیها در زیر طوفانهای شن جلوگیری به عمل آورند سعی می‌کنند گیاهان و نباتات و درختانی در آنها برویانند و به اصطلاح از آن حالت زلق و لغزندگی بیرون آید و مهار شود). در واقع آن مرد با ایمان و موحد رفیق مغرور خود را هشدار داد که بر این نعمتها دل نبندد چرا که هیچکدام قابل اعتماد نیست.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۳۵

در واقع او می‌گوید: با چشم خودت دیده، و یا لااقل با گوش شنیده‌ای که صاعقه‌های آسمانی گاهی در یک لحظه کوتاه، باغها و خانه‌ها و زراعتها را به تلی از خاک، یا زمینی خشک و بی‌آب و علف تبدیل کرده است. و نیز شنیده یا دیده‌ای که گاهی یک زمین لرزه شدید قناتها را فرومی‌ریزد، چشمه‌ها را می‌خشکاند، آنچنان که قابل اصلاح و مرمت نیستند. تو که اینها را می‌دانی این غرور و نخوت برای چیست؟! تو که این صحنه‌ها را دیده‌ای اینهمه دلبستگی چرا؟! چرا میگوئی باور نمی‌کنم این نعمتها هرگز

فانی بشوند، بلکه جاودانه خواهند ماند، این چه نادانی و ابله‌ی است؟!.

آیه ۴۲ - ۴۴

آیه و ترجمه

۴۲ و احیط بثمره فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها و هی خاویة علی عروشها و یقول یا لیتنی لم اشرك بری احدا

۴۳ و لم تکن له فئة ینصرونه من دون الله و ما کان منتصرا

۴۴ هنالک الولاية لله الحق هو خیر ثوابا و خیر عقبا

ترجمه :

۴۲ - (به هر حال عذاب خدا فرا رسید) و تمام میوه‌های آن نابودشد، او مرتباً دستهای خود را - بخاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود - بهم می‌مالید، در حالی که تمام باغ بر پایه‌ها فرو ریخته‌بود، و می‌گفت ایکاش کسی را شریک پروردگارم قرار نداده بودم!

۴۳ - و گروهی، غیر از خدا، نداشت که او را یاری کنند، و نمی‌توانست از خویشان یاری گیرد.

---

تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۳۶

۴۴ - در این هنگام ثابت شد که ولایت (و قدرت) از آن خداوند حق است، او است که برترین ثواب و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد.

تفسیر:

و اینهم پایان کارشان

سرانجام گفتگوی این دو نفر پایان گرفت بی‌آنکه مرد موحد توانسته‌باشد در اعماق جان آن ثروتمند مغرور و بی‌ایمان نفوذ کند، و باهمین روحیه و طرز فکر به خانه خود بازگشت.

غافل از اینکه فرمان الهی دائر به نابودی باغها و زراعتهای سرسبزش صادر شده است، و باید کیفر غرور و شرک خود را درهمین جهان ببیند و سرنوشتش درس عبرتی برای دیگران شود.

شاید در همان لحظه که پرده‌های سیاه شب همه جا را فرا گرفته بود، عذاب الهی نازل شد، به صورت صاعقه‌ای مرگبار، و یا طوفانی کوبنده و وحشتناک، و یا زلزله‌ای ویرانگر و هول‌انگیز، هر چه بود در لحظاتی کوتاه این باغهای پرطراوت، و درختان سر به فلک کشیده، و زراعت به ثمر نشسته را در هم کوبید و ویران کرد: «و عذاب الهی به فرمان خدا از هر سو محصولات آن مرد

را احاطه و نابود ساخت» (و احیط بشمره).

«احیط» از ماده «احاطه» است و در اینگونه موارد به معنی «عذاب فراگیر» است که نتیجه آن نابودی کامل است صبحگاهان که صاحب باغ با یک سلسله رؤیاها به منظور سرکشی و بهره‌گیری از محصولات باغ به سوی آن حرکت کرد، همین که نزدیک شد با منظره وحشتناکی روبرو گشت، آنچنان که دهانش از تعجب بازماند، و چشمانش بی‌فروغ شد و از حرکت ایستاد. نمی‌دانست این صحنه را در خواب می‌بیند یا بیداری؟! درختان همه

---

#### تفسیر نمونه جلد ۱۲ صفحه ۴۳۷

بر خاک فرو غلطیده بودند، زراعتها زیر و رو شده بودند، و کمتر اثری از حیات و زندگی در آنجا به چشم می‌خورد.

گوئی در آنجا هرگز باغ خرم و زمینهای سرسبزی وجود نداشته، و ناله‌های غم‌انگیز جغدها در ویرانه‌هایش طنین انداز بوده است، قلبش به طیش افتاد، رنگ از چهره‌اش پرید، آب در دهانش خشکید، و آنچه از کبر و غرور بر دل و مغز او سنگینی می‌کرد یکباره فرو ریخت!

گوئی از یک خواب عمیق و طولانی بیدار شده است: «او مرتباً دستها را به هم می‌مالید و در فکر هزینه‌های سنگینی بود که در یک عمر از هر طرف فراهم نموده و در آن خرج کرده بود، در حالی که همه بر باد رفته و بر پایه‌ها فرو ریخته بود» (فصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها و هی خاویة علی عروشها).

درست در این هنگام بود که از گفته‌ها و اندیشه‌های پوچ و باطل خود پشیمان گشت «و می‌گفت ای کاش احدی را شریک پروردگارم نمی‌دانستم، و ای کاش هرگز راه شرک را نمی‌پوئیدم» (و یقول یا لیتنی لم اشرك بربی احدا). اسفانگیزتر اینکه او در برابر اینهمه مصیبت و بلا، تنهای تنها بود «کسانی را جز خدا نداشت که او را در برابر این بلای عظیم و خسارت بزرگ یاری دهند» (و لم تکن له فئة ینصرونه من دون الله).

و از آنجا که تمام سرمایه او همین بود چیز دیگری نداشت که بجای آن بنشانند، «و نمی‌توانست از خویشتن یاری گیرد» (و ما کان منتصرا).

در حقیقت تمام پندارهای غرور آمیزش در این ماجرا بهم ریخت و باطل گشت، از یکسو می‌گفت من هرگز باور نمی‌کنم این ثروت و سرمایه عظیم فنائی داشته باشد، ولی به چشم خود فنای آن را مشاهده کرد.

از سوی دیگر به رفیق موحد و با ایمانش کبر و بزرگی می فروخت و می گفت

بعدها

فرست

قبل